

قانونمندی در

جامعه‌شناسی

سخنرانی حجت‌السلام محمدی عراقی قائم مقام
نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه پاسداران که در
دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف ایراد
شده است



مهمترین عنوانی که در این بحث داریم خود لفظ قانون است. اول به‌بینیم که قانون چیست؟ و بعد قانونمندی در جامعه‌شناسی به‌چه مفهومی است و بعد به مسئله‌ی خصایص و ویژگی‌های قوانین تحول اجتماعی در حدی که فرصت باشد بپردازیم. به‌بینید قانون دو تا تعریف دارد، دو تا معنا دارد که برای همه شما روشن هست یکی قانون به‌مفهوم تکوینی و طبیعی خودش و دیگری قانون به‌مفهوم قرار دادی و اعتباری خودش. وقتی صحبت از قانون می‌شود گاهی منظور قوانین وضعی است، وضع یعنی قرارداد، قوانینی که در هر جامعه‌ای بر حسب شرایطی که وجود دارد و به‌تصویب نظام قانون‌گذاری می‌رسد اینها اعتباری است، اعتباری است یعنی قرار دادی است. بر حسب مصالح یک جامعه ممکن است قوانینی با نظام خاصی وضع بشود ممکن است درست در جامعه دیگر عکس آن قوانین

گذرانده بشود. بعضی موارد هم هست که واقعاً متن آن قانون فقط اعتبار است، فقط قرار داد است مثلاً از دست راست حرکت کردن در قوانین راهنمایی مصلحت دارد یا از دست چپ حرکت کردن؟ نمی‌شود گفت کدام یک مصلحت است بلکه آنچه مصلحت دارد اینست که نظمی بر راهنمایی و رانندگی باید حاکم باشد اما اینکه حتماً از راست حرکت بکنیم یا از چپ حرکت بکنیم این صرفاً قرار داد است و لذا خوب می‌بینیم که مثلاً در یک کشور ممکن است بر عکس همه جاها دیگر که از سمت راست حرکت می‌کنند آنها از سمت چپ حرکت بکنند، آنچه مهم است اینکه قراری یا برنامه‌ای باشد برای اینکه نظم به‌هم نخورد، فلسفه قوانین اجتماعی به‌معنی قوانین موضوعه یعنی قوانینی که وضع می‌شود، قرار داده می‌شود، قراردادی و اعتباری است و دارای مصالح و مفاسدی است که از بحث ما

خارج است و ما وارد آن نمی‌شویم. کسانی که در زمینه مسائل حقوقی و فلسفه حقوق کار می‌کنند. بحثهای گسترده‌ای دارند در اینکه ریشه‌های قانون چی هست عوامل قانون چی هست و نتایج آن چی هست و انواع و اقسام نظامهای قانونی و حقوقی در دنیا چی هست. این یک معنی قانون است که ما به آن کاری نداریم، اما معنی دیگر قانون به‌معنی قوانین تکوینی و طبیعی است... عینیت دارند، و از ذات اشیاء سرچشمه می‌گیرند اینها را به اصطلاح فرهنگ اسلامی قوانین تکوینی می‌گویند آن اولی را می‌گویند قوانین تشریحی، قوانینی که کاری را مشروع یعنی مجاز می‌کند و کار دیگری را غیر مجاز، می‌گوید باید این را انجام داد. نباید آن را انجام داد. این قوانین تشریحی هستند و از بایدها و نبایدها ساخته می‌شود اما قانون به اصطلاحی که ما در اینجا مورد نظرمان هست و قانونمندی در جامعه را

مطرح می‌کند قانونمندی در تاریخ را مطرح می‌کند منظور قانون تکوینی است یعنی آن قانونی که در جهان خارج عینیت و واقعیت خارجی دارد. نه اینکه اعتباری باشد بلکه یک رابطه است. یک رابطه تکوینی، رابطه ذاتی، رابطه عینی، هر چه شما می‌خواهید بگوئید. بین دو یا چند پدیده در جهان خارج، این رابطه که کشف می‌شود یک سلسله خصوصیات باید داشته باشد اگر رسیدیم بعداً عرض می‌کنیم. من فقط خواستم توضیحی در مورد قانون تکوینی داشته باشیم. وقتی صحبت از قانونمندی در جامعه‌شناسی می‌شود منظور آن قوانین قرار دادی اجتماعی نیست، بلکه منظور کشف واقعیت‌های خارجی است. قانونگذاری که در یک پارلمان نشسته نمی‌خواهد یک واقعیت خارجی را کشف کند، آزمایشگاه نمی‌خواهد، تحقیقات خارجی لازم ندارد، یک مصالح و مفاسدی را در نظر می‌گیرد و قوانینی را بر اساس حقی که مردم به او داده‌اند وضع می‌کند یا کسانی که اعتقاد به قوانین الهی دارند بر اساس آن چهار چوبهایی که خداوند تعیین کرده (البته آنها هم بر اساس مصالح جامعه است) رفتار می‌کنند و اینها هم قوانین تشریحی هستند اما اینها منظور ما نیست. در اینجا ما با جعل سر و کار نداریم. یعنی چیزی را قرار بدهیم، جعل بکنیم، اینطور نیست بلکه با کشف، سر و کار داریم، درست مثل قوانینی که در علوم طبیعی هست.

بحث ما این است که همه می‌دانیم در علوم طبیعی ما یک سلسله قوانینی داریم، این قوانین حکایت می‌کند از یک واقعیت‌های خارجی که قبلاً کشف نشده بوده بعد کشف شده. قانون مثلاً حرکت سیارات، قوانینی که نیوتن در رابطه با حرکت اجرام سماوی کشف کرد، اینها قوانینی بود که وجود داشت، واقعیت داشت، در جهان خارج بود، ولی ما نمی‌دانستیم. رفتیم بررسی کردیم. تحقیق

کردیم آن را بدست آوردیم بحث ما بر سر این نوع قانون است که به این نوع می‌گوئیم قانون تکوینی، که البته این قانون تکوینی را هم می‌توانیم به اصطلاح بدو شاخه یا به تعبیری به سه شاخه تقسیم بکنیم. ما سه نوع قانون تکوینی داریم یکی قانون عقلی و فلسفی، یکی قانون ریاضی و یکی هم قانون طبیعی، تعریفی را که برای قانون کردیم و توضیحی که دادیم برای هر سه قانون صادق هست حالا اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی ذکر بکنیم باید بگوئیم قوانین عقلی یا فلسفی قوانین طبیعی قوانین ریاضی اینها همه قانون تکوینی هستند. تفاوت‌های آنها هم روشن است. وقتی می‌گوئیم قانون عقلی یا فلسفی یا منطقی این را هم توی این شاخه می‌توانیم قرار بدهیم عبارت از آن قوانینی است که بر اساس استدلال عقلی دانشمندان و متفکرین شناخت‌شناسی بوجود آمده‌اند آنها معتقدند هستند که ما یک سلسله مسائل داریم که بین همه اذهان مشترک است و ما در منطقی و فلسفه خودمان به آن می‌گوئیم بدیهیات، مسائل قطعی و روشن، مثلاً فرض کنید قانون علیت، این یک قانون است حالا شاید بعضی‌ها بر اساس منطقی تجربی بگویند که آن هم یک قانون طبیعی است، از راه آزمایش و تجربه بدست آمده ولی خوب در جای خودش بحث شده که نخیر چنین چیزی نیست، ما باید یک پایه محکم داشته باشیم که تجربه را بر اساس آن بنیان‌گذاری بکنیم که خوب حتماً در این زمینه خودتان مطالعه دارید پس قانون علیت که مورد قبول همه انسانهاست در تمام طول تاریخ بوده و همه دانشمندان این قانون را پذیرفته‌اند و اصلاً زیر بنای علم، زیر بنای تمام تحقیقات بر اساس قانون علیت است.

این یک قانون عقلی است یک قانون فلسفی است نوع دوم قانون طبیعی است، قانون طبیعی یعنی قوانینی که مربوط به عالم طبیعت است،

مربوط به عالم ماده است، با بررسی‌هایی که ما می‌کنیم، با تحقیقات و آزمایش‌هایی که انجام می‌دهیم، تجربیاتی که می‌کنیم، به کمک استدلال‌های عقلی خودمان، به نتایجی می‌رسیم آن قانون می‌شود اگر ما روی مثلاً حرکت کرات آسمانی مطالعه کردیم و قانونی را کشف کردیم فرض کنید درک کردیم که مدار حرکت کرات آسمانی به چه عواملی بستگی دارد؟ می‌شود یک قانون طبیعی، اگر آمدیم قدرت این را پیدا کردیم و روی حرکت الکترونها در دور هسته اتم مطالعه کردیم و رابطه‌هایی را کشف کردیم، این قانون می‌شود قانون طبیعی، اگر روی حیات گیاهان، جانوران، تمام موجودات عالم طبیعت، مطالعه می‌کنیم قوانینی که کشف می‌کنیم همه اینها قوانین طبیعی هستند. یافته‌های علوم تجربی در این دسته جای می‌گیرد و قوانین ریاضی هم که مشخص است باز بر اساس یک سلسله اصولی که مثلاً فیثاغورث یا مثلاً اقلیدس در هندسه این اصول را کشف کردند بر اساس آنها ما یک سلسله محاسباتی را انجام می‌دهیم که پایه و مایه اینها قوانین ریاضی است، خوب حالا ما وقتی صحبت از قوانین اجتماعی می‌کنیم مسلماً مرادمان قوانین تشریحی نیست ما می‌خواهیم در جامعه‌شناسی، در علوم اجتماعی با حقایق سر و کار داشته باشیم نه با عالم اعتبار، که باید این چنین باشد یا باید آن چنان باشد، به آنها کاری نداریم اما اینکه حالا قوانینی که ما داریم در علم الاجتماع، در علوم اجتماعی و بطور کلی این قوانین عقلی هستند یا طبیعی یا ریاضی این بحثی است که ما در اینجا نمی‌خواهیم بکنیم. بین دانشمندان هم اتفاق نظر در این زمینه وجود ندارد بعضی‌ها معتقد هستند که جامعه‌شناسی باید صرفاً تجربی باشد، در گذشته به خصوص در قرن نوزدهم که دوران به اصطلاح جوانی جامعه‌شناسی حالا جوانی هم شاید نشود گفت، کودکی جامعه‌شناسی بود

چنین اعتقادی شدیداً وجود داشت.

و بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی، کسانی امثال آگوست کنت که معتقد به پوزیتیویسم بودند و همه قوانین را می‌خواستند بر اساس تجربه تدوین کنند امروز دیگر اینطور نیست و خوب بسیار هستند متفکران علوم اجتماعی که آن نظریه را رد می‌کنند تجربه را به‌عنوان یک پایه علوم اجتماعی قرار می‌دهند و نظریه صحیح هم همین است، بحث خیلی زیادی ما در این زمینه نمی‌خواهیم بکنیم خوب تا اینجا روشن شد منظور ما از قانون و قانون‌مندی در جامعه‌شناسی چیست چون من می‌خواهم مقداری هم به دیدگاه‌های اسلامی اشاره بکنم یک مقدار سریع رد می‌شوم، شما با توجه بیشتر خودتان این نقص بیان بنده را انشاء... جبران بکنید بعد از این مقدمه که تقریباً در زمینه تعریف قانون و انواع قانون بیان شد و ضمناً یک اشاره تاریخی هم کردیم به این مسئله، نوبت می‌رسد به دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی که در این زمینه هست.

اصل مسئله قانون‌گرایی و جستجو برای کشف قوانین خاصیت ذهن انسان است، یعنی انسان موجودی است که دنبال کشف حقایق است و هیچ عاملی نمی‌تواند انسان را از جستجوی حقایق باز بدارد و قانون به این مفهوم یک‌وقت در روان انسان است، قوانین روانی است یا در جامعه است، قوانین اجتماعی است، یا در تاریخ است قوانین تاریخی است. البته کسانی هم بوده‌اند که در این زمینه وجود قانون را زیر سؤال برده‌اند، اما چون در واقع این نظریه دیگر در هیچ جا امروز خریداری ندارد که ما بگوئیم اصلاً قانون یک چیز دروغی است و وجود ندارد و ما بی‌جهت نباید دنبالش برویم به این مسئله زیاد نمی‌پردازیم. ما اعتقادمان این است که این خاصیت فکر و روح انسان است که دنبال قوانین کلی می‌رود حالا البته در عمل چه مقدار

موفق بشود این بحث دیحری است. علم هیچ موقع پایان ندارد و انسان همواره در جستجوی کشف حقایق تازه‌ای است و فقط معتقد هستیم که خداوند و انبیاء الهی هستند که به سرچشمه معرفت دسترسی دارند و از افق دیگری به مسائل نگاه می‌کنند ولی داناترین انسانها هم اینطور نیست که به انتهای راه رسیده باشند اما نفس مسئله قانون‌گرایی خاصیت ذهن انسان است اینقدر این مسئله مهم است که بعضی از متفکرین ما اصلاً معرف انسان را به اصطلاح منطقی، فصل انسان را همین مُدرکِ کلیات بودن، قرار داده‌اند و گفته‌اند انسان تفاوتش با موجودات دیگر و با حیوانات این است که مُدرکِ کلیات است. خاصیت اساسی انسان این است و الا فرض بفرمائید که حیوانات هم درک دارند، اما درک آنها درک جزئی است مثلاً می‌گویند که گوسفند که از گرگ فرار می‌کند، این به این علت است که دشمنی گرگ را با خودش می‌فهمد، درک می‌کند، اما معنی دشمنی را بطور کلی درک نمی‌کند، معنی دوستی را بطور کلی درک نمی‌کند و لذا استدلال نمی‌تواند بکند و ویژگی‌های قانون را تعمیم نمی‌تواند بدهد. در قوانین استدلال هست، تعمیم هست، یعنی به موارد خاصی اختصاص ندارد، اینها خصوصیات یک قانون است که حالا بد نیست اشاره‌ای هم به این مسئله بکنیم، البته بحث زیاد است اگر خواسته باشیم همه نظریات و دیدگاه‌هایی که در تعریف قانون و ویژگی‌های قانون ذکر شده بگوئیم به درازا می‌کشد. من فقط آن ویژگی‌هایی را می‌گویم که بعد اگر انشاء... برسیم خصایص قوانین اجتماعی را بخواهیم بگوئیم لازم است آنها را بدانیم. به زبان ساده عرض کنم آن رابطه‌ای که در قانون کشف می‌شود حتماً باید کلی باشد این یکی از ویژگی‌های قانون است حالا این کلیت، هم برحسب زمان هست، هم برحسب مکان، و هم برحسب افراد یعنی سه تا

کلیت معمولاً باید در قانون داشته باشیم. به زبان ساده‌تر قانون باید همیشگی باشد، قانون باید همه‌جایی باشد و قانون باید همگانی باشد اگر این سه تا تعبیر را بخواهیم بطور ساده در تعریف قانون بپذیریم و علاوه بر این خصوصیات دیگری هم لازم است و آن این است که باید رابطه ضروری باشد ضروری باشد یعنی چه یعنی از ذات آن دو پدیده یا چند پدیده‌ای که با هم رابطه دارند سرچشمه بگیرد. یعنی ماهیت آنها چنین اقتضا بکند نه اینکه بر اساس عوارض، ما چنین برداشتی را داشته باشیم. این مجموعه ویژگی‌هایی است که قانون طبیعی یا قانون تکوینی که گفتیم این ویژگی‌ها را باید داشته باشد کلیت ویژگی عام قانون است حالا وقتی ریز می‌کنیم این کلیت را، کلیت را در زمان می‌گوئیم همیشگی بودن قانون، کلیت را در مکان می‌گوئیم همه‌جایی بودن قانون، و کلیت را وقتی در افراد در نظر می‌گیریم می‌گوئیم همگانی بودن قانون. این تقریباً ویژگی‌های قوانین تکوینی است اعم از قوانین عقلی یا قوانین طبیعی یا قوانین ریاضی که قوانین ریاضی هم البته یک نوع قانون عقلی است و می‌توانیم در آن شاخه قرار بدهیم و همچنین قوانینی که مربوط به عالم انسانیت می‌شود. قوانین اجتماعی هم اگر صحبت از قانون هست باید چنین چیزی باشد، همه بحث ما هم از نظر تئوری بر سر این است که آیا در صحنه جامعه و تاریخ و در میدان جامعه‌شناسی ما چنین قوانینی را داریم یا نداریم در اینجا چون فرصت ما محدود است نمی‌توانیم به سابقه تاریخی این مسئله اشاره زیادی داشته باشیم. فقط من این اندازه عرض می‌کنم که در قرن نوزدهم، یکی از بحث‌های داغ در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی به‌طور اخص، این مسئله بود. الان یک مقداری فروکش کرده، در قرن بیستم کتاب‌هایی که اخیراً نوشته شده شما می‌بینید که این مباحث را اصلاً کنار می‌گذارند

و فرض بفرمائید که اصلاً کسی در هیچ زمانی نوشته تحت عنوان مباحث جامعه‌شناسی، به فارسی هم ترجمه شده است. در آن زمان می‌گوید ما یک سلسله مباحثی داشتیم در جامعه‌شناسی که اینها مباحث گذشته است، متعلق به قرن نوزدهم است، امروز نباید آنها را مطرح بکنیم، یکی از مباحثی که مطرح می‌شد اصلاً این است که آیا در جامعه‌شناسی ما قوانین عام داریم یا نداریم؟ آیا در جامعه قوانین عام داریم یا نداریم. این مبحث را باید کنار گذاشت البته در داخل همان کتاب ما وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم خودش با اینکه این موضوع را با عنوان مسائل نادرست جامعه‌شناسی قرن نوزده مطرح کرده ولی خودش در جاهای مختلفی از همان کتاب به دنبال کشف روابط و قوانین جامعه و تاریخ است. البته حالا آن تفسیری می‌کند و می‌گوید مثلاً اینها یک قانون به آن مفهوم نیستند.

آن به اصطلاح علیت عیدیم النظیر را مطرح می‌کند که حالا فرصت پرداختن به آنها نیست، من این اندازه عرض می‌کنم که این بحث بحثی نیست که فراموش بشود، اگر ما این مسئله را کنار بگذاریم در واقع به یک معنا جامعه‌شناسی را به عنوان یک علم، نفی کرده ایم البته علم به چند معنا بکار می‌رود به یک معنا اگر هیچ قانون کلی هم ما در جامعه‌شناسی نداشته باشیم می‌توانیم بگوئیم که علم است یعنی یک سلسله آگاهی‌هایی است که حول محور جامعه جمع‌آوری کرده ایم، ولی ماهیت علمی، به مفهوم کشف یک واقعیت، یک رابطه عینی و یک مطلب کلی نخواهد بود. اگر ما علم را به این معنا به کار ببریم که باید قانون، یک رابطه عینی، یک واقعیت خارجی را برای ما بصورت عام کشف بکند نه بصورت جزئی، آن وقت جامعه‌شناسی علم نخواهد بود و همانطور که عرض کردم این خاصیت ذهن انسان است که دنبال کشف این قوانین است ولو اینکه به

آن نرسد، ولی دنبال می‌کند، الان شما می‌بینید در علوم اجتماعی روی آمار خیلی تکیه می‌شود. ما دنبال قوانین آماری هستیم، دنبال قوانین احتمالی هستیم، اشکالی ندارد، در عالم طبیعت هم همینطور است، در عالم طبیعت و در عالم فیزیک که عالم تجربه است و کشف قوانین قطعی و منظم، در آنجا هم ما گاهی برخورد می‌کنیم به یک چنین مواردی، بنابراین در علوم اجتماعی هم اشکالی ندارد منتها باید توجه داشته باشیم قوانین ظنی را بجای قوانین قطعی نگیریم و همیشه یک درصدی را برای خطای خودمان در نظر بگیریم، اما تحقیق بکنیم، بررسی بکنیم، تئوری‌ها و قوانین را در این زمینه مورد بحث قرار بدهیم. خوب حالا که مشخص شد بحث بر سر چیست اگر من تا اینجا موفق شده باشم که موضع بحث را خوب مشخص بکنم، آن وقت شما می‌توانید با مطالعه خودتان، این راه را دنبال بکنید اما در وقتی که باقی مانده من بصورت فهرست‌واره، دیدگاه‌های مختلفی را هم که در این زمینه هست فی‌الجمله اشاره می‌کنم.

بطور کلی در زمینه قوانین اجتماعی اعم از جامعه و تاریخ، البته باز بعضی اینها را از هم جدا کرده‌اند، ما در اینجا جدا نمی‌کنیم چون معتقد هستیم که جامعه و تاریخ از

یک مقوله هستند هر دو درباره رابطه‌های خاص انسان بحث می‌کنند منتها در دو بُعد یکی بُعد زمان در طول تاریخ هست دیگری در واقع بُعد زمان حال و گستردگی جامعه بشری و از دو مقوله جداگانه نیستند در واقع تاریخ به عنوان یک علم یا جامعه‌شناسی بعنوان یک علم خیلی به هم نزدیک هستند و قانون، وقتی در علم تاریخ می‌گوئیم و در جامعه‌شناسی، در واقع یک مفهوم دارد، دو مفهوم نیست، بعضی‌ها معتقد هستند که ما در جامعه و در تاریخ قوانین ثابت و کلی و جبری داریم، مثلاً یک مکتب تاریخی به اصطلاح جبری گری است پیروان این مکتب معتقد هستند ما قوانین ثابتی حاکم بر جامعه و تاریخ داریم، در گذشته بوده‌اند و امروز هم این مکتب بطور کامل از بین نرفته گرچه تغییراتی در آن بوجود آمده است. همه شما می‌دانید که در تاریخ جدید به اصطلاح هگلیست‌ها، خود هگل و طرفداران مکتب هگل مشخصه اصلی‌شان این است که اصلاً معتقد هستند، ما یک حقیقت عینی و خارجی در جهان طبیعت و عالم انسانیت بیشتر نداریم و آن تاریخ است و این یک موجود است از اول تا به آخر، یک موجود عینی و حقیقی

خارجی هست و قوانین ثابتی هم بر به اصطلاح این موجود از اول تا آخر بر حیات این موجود، بر تولدش، رشدش و تکاملش حکومت می‌کند و انسان هم متحد با این است حالا هگل بحثهای فلسفی پیچیده‌ای دارد در این که می‌گوید اصلاً ذهن و عین یکی هستند. ذهن انسان، روح همین طبیعت است و در واقع خودش اعتقاد به خدا هم دارد، یک نوع وحدت‌گرایی افراطی در ماده و ماورای ماده، در ذهن و عین در تاریخ دارد که در طبیعت اینها را یک کسسه می‌کند یک سلسله مراتب هم برایش قائل است و اعتقادات خاصی دارد و بر اساس این اعتقادات، جامعه و تاریخ یک موجود حقیقی رو به تکامل است این را می‌گوئیم اصالت تاریخ یا جبری‌گری تاریخی. بعد هگل و طرفدارانش معتقد هستند که این یک تحول جبری است، یک تکامل قطعی است، از یک جا شروع شده و به رشد نهایی خودش هم خواهد رسید. این یک نظریه است. البته اصالت تاریخ منحصر به نظریه هگل نمی‌شود، یعنی می‌توانیم بگوئیم که در واقع تاریخ گریبان به دو دسته تقسیم می‌شوند یک دسته کسانی که معتقد به ایدئالیسم هستند که خود هگل یکی از آنها است. آن‌ها روح و ایده را اصل می‌دانند و تاریخ را تجسم آن روح واحد در همه جهان می‌دانند، ولی کسان دیگری هستند مانند مارکسیست‌ها، که همان اصل را از هگل گرفته و آنرا با ماتریالیسم تجدید سازمان داده‌اند منتها در بعضی موارد حتی در اصول هم با آن اشتراک دارند مانند دیالکتیک، اما دیالکتیک هگل یک دیالکتیک ایدئالیسم و دیالکتیک مارکس یک دیالکتیک مادی است و حقیقت مسئله را عوض کرده است هگل می‌گوید حقیقت تاریخ یک حقیقت روحی است، یک حقیقت مجرد است و مارکس

می‌گوید تسخیر یک حقیقت مادی است و ماورای ماده اصلاً دروغ است، این یک بینش است. بینش دیگری وجود دارد که درست مقابل این است، آن را هم مطرح می‌کنیم، بعد نظریاتی که در واقع نه این است و نه آن و به اصطلاح از واقعیت بیشتری هم برخوردار است. این نظریه هم مطرح بوده که معتقد هستند نخیر ما اصلاً موجود واحدی به نام تاریخ نداریم که هیچ، موجود واحدی به نام جامعه هم نداریم جهان انسان مانند جهان طبیعت، موجودات پراکنده‌ای هستند و اینها باهم رابطه دارند ولی وحدت و یگانگی ندارند و قانون واحدی بر آنان حکومت نمی‌کند و حتی بعضی‌ها یک مقدار افراطی تر شده و در این زمینه می‌گویند اصلاً ما قانون کلی در عالم انسانیت نداریم همه امور صرفاً یک سلسله پدیده‌های پراکنده‌ای هستند که باهم تصادم می‌کنند و همه این اتفاقاتی که در تاریخ می‌بینیم در واقع تحولات اتفاقی است و قانون واحد بر جامعه و تاریخ حاکم نیست البته باز این نظریه شاید فقط در کتابهای تاریخی ما پیدا شود، امروز طرفدار ندارد. نظریاتی هم بین این دو مرز وجود دارد. و آن نظریه‌ای است که معتقد هست به جبر تاریخ و اعتقاد دارد به اینکه جامعه و تاریخ یک موجود حقیقی است و هیچ وحدتی، عینیتی و قانون واحدی بر جامعه و تاریخ حکومت نمی‌کند. بین اینها نظریات مهمی است که ما به دو، سه تا نظریه در این زمینه اشاره می‌کنیم و بعد هم یک جمع‌بندی و اشاره‌ای هم به دیدگاه اسلام خواهیم داشت و بحث را تمام خواهیم کرد. نظریاتی که در واقع بین این نظریات قرار دارد زیاد است ما چندتا را اینجا ذکر می‌کنیم. یکی نظریه‌ای است که معتقد است کل تاریخ و کل جامعه بشریت یک موجود نیست، ولی هر جامعه‌ای برای خودش از وحدت و عینیت خاص خودش برخوردار است. هر جامعه‌ای یک واقعیت است و برای

خودش قوانینی دارد که حاکم بر حرکت و تحول آن جامعه است که البته باز تفسیرهایی که در مورد این دیدگاه شده مختلف است مثلاً یک دیدگاه مطرح است که می‌گوید انسان و جامعه انسان درست مثل ارگانیسم یک موجود زنده است حالا باز در این مورد که این ارگانیسم چه جوری تطبیق بشود بر جامعه بشری، دیدگاههای مختلفی هست بعضی رشد در زمان را در نظر گرفته‌اند و دوران کودکی و جوانی و پیری برای جامعه در نظر گرفته‌اند و اصالت را به تمدن داده‌اند امثال اسپنسر و طرفدارانش، بعضی‌ها مثل خود اسپنسر بیشتر به سازمان جامعه توجه کرده‌اند و جامعه را از نظر اجزا و از نظر سازمان و ساختمان آن به یک موجود زنده تشبیه کرده‌اند این هم یک دیدگاه. و بعد طبعاً معتقد هستند که این سازمان مانند یک موجود زنده حالت رشد و تکامل را بر اساس قوانین خاص خودش دارد و کسانی هستند که بیشتر اصالت را به فرهنگ داده‌اند. آنها برای هر جامعه یک قانون خاصی و سیر تحول خاصی در نظر دارند و می‌گویند هر جامعه یک چیز مخصوص به خودش هست و نمی‌توانیم قوانین یک جامعه را به جوامع دیگر سربایت بدهیم. این تقریباً اشاره‌ای و خلاصه‌ای است از دیدگاه‌هایی که در این زمینه هست. البته اینها خیلی باهم اختلاف دارند مکاتب مختلفی است، صاحب‌نظران مختلفی هستند و اگر خواسته باشیم هر کدام از اینها را جدا جدا بگوئیم دیگر وقتمان اجازه نمی‌دهد. بطور کلی می‌توانیم این طور جمع‌بندی بکنیم که در زمینه قوانین اجتماعی چهار دیدگاه وجود دارد یک دیدگاه معتقد به جبر مطلق است یعنی اعتقاد دارد تمام تحولات و تغییراتی که در جامعه و تاریخ است اینها تابع یک سلسله قوانینی است که از اراده انسان بیرون است و آن بحثهایی که در مورد تاریخ‌گرایی هست که جامعه و تاریخ راه خودش را می‌رود و هیچ کس نمی‌تواند



می‌کند و انسان در این تغییرات و تحولات موثر است. نقش انسان نباید نادیده گرفته شود از دیدگاه اسلام قوانینی وجود دارد قوانین اجتماعی وجود دارد، رابطه انسانها و تحولاتی که در آن روابط بوجود می‌آید بر اساس قانون است تصادف نیست اما قوانینی که با اختیار انسان منافات ندارد و آگاهی و انتخاب انسان در آنها موثر است. آیه شریفه‌ای که در اول بحث از سوره مبارکه بقره خدمتتان تلاوت کردم می‌فرماید: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الظَّالِمَاتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.**

در این آیه شریفه دو تا حرکت در واقع تصریح شده یک حرکت از ظلمت به سوی نور که در واقع حرکت تکاملی است و از این جا می‌توانیم نتیجه بگیریم که فی الجمله حرکت تکاملی در جامعه و تاریخ انسان مورد پذیرش اسلام است، اما نه آن جور که هگل و بعضی دیگر از تاریخ‌گرایان می‌گویند بر اساس یک جبر و یک رشد بی‌وقفه، بلکه بر اساس اختیار و انتخاب انسان است و ممکن است که یک جامعه رشد منفی داشته باشد و لذا می‌فرماید که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الظَّالِمَاتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.** آن حرکت هم حرکت اجتماعی حتی حرکت تاریخی از نور به سمت ظلمت است، یعنی این نقش انتخاب و اختیار انسان است که می‌تواند ولی خودش را خدا قرار بدهد و از ظلمت به سوی نور حرکت بکند و می‌تواند ولی خودش را طاغوت قرار بدهد و از نور به سمت ظلمت برود یعنی آن نور طبیعی هم که داشته آهسته آهسته از دست بدهد و یک سیر قهقراپی داشته باشد ولی باز آن هم قطعی نیست یعنی جامعه یا انسانی که دارد از نور به ظلمت می‌رود هر لحظه‌ای که بیدار بشود و انتخاب خودش را عوض بکند می‌تواند باز حرکت به سمت نور و کمال رشد را شروع بکند. من یک سلسله منابعی را هم در این زمینه

کشف بکنیم و می‌توانیم حتی از وحی هم برای کشف این قوانین کمک بگیریم منتها این قوانین جبری بطور مطلق نیست و خلاصه اختیار انسان هم جزئی از این مجموعه قوانین است، بنابراین خود بخود نتیجه می‌گیریم که با علم و آگاهی محدود بشر پیش‌بینی کامل و قطعی در سرنوشت تاریخ و جامعه امکان‌پذیر نیست مگر با کمک وحی که حالا آن مسئله دیگری است، در هر حدی که قرآن به ما نشان داده ما می‌توانیم در این زمینه پیش برویم ولی با تکیه بر تجربه ما نمی‌توانیم برای کل بشریت و کل جامعه و تاریخ انسان قانون بنویسیم و پیش‌بینی داشته باشیم اما آنچه مسلم است این است که حکمت الهی و آنچه به عنوان سنت‌های الهی در قرآن کریم ذکر شده همان قوانینی است که بر جهان انسانیت اعم از جامعه و تاریخ حاکم است اما این قوانین جبری نیست و اختیار انسان در اینجا نقش خاص خودش را خواهد داشت، انسان انتخاب

برابر آن بایستد و انسان هم سلولی است در این موجود زنده و در واقع حرکت او و سیر او و تحول او یک چیز تعیین شده‌ای است که انسان هیچ نقشی در آن نمی‌تواند داشته باشد. خوب این دیدگاه که مسلم است که منطبق بر جهان‌بینی و انسان‌شناسی اسلام نیست و مردود است، چون ما یکی از اصولی که به آن اعتقاد داریم مسئله انتخاب و آزادی انسان است دیدگاه نفی مطلق قانون هم از نظر اسلام مردود است زیرا ما معتقد هستیم که عالم آفرینش و جهان انسانیت بر اساس یک حکمتی آفریده شده و تصادف مطلق نیست، آنچه ما تصادف می‌پنداریم در واقع جهل ما است و تغییرات و تحولات بر اساس یک حکمت و ضابطه و قانونی است، بنابراین خودبه‌خود از نظر اعتقادی، دیدگاهی که مورد پذیرش ما به عنوان پیروان مکتب الهی اسلام قرار می‌گیرد، این است که قانون هست، قوانینی وجود دارند و ما باید این قوانین را

خدمتتان می‌گویم چیزهای ساده‌ای است که در دسترس همه شما هست در مورد این موضوعات و موضوعات دیگری که مطرح نشد می‌توانید به آنها مراجعه بفرمایید بعد چند نمونه از سنتهای الهی را هم اشارتاً عرض می‌کنم که در آیات کریمه قرآن و منابعی که عرض شد روی آنها مطالعه بکنید. اما اول منابع: منابعی که بیشتر در دسترس شما هست کتابهای استاد شهید مطهری است به خصوص کتاب جامعه و تاریخ. ترجمه تفسیر المیزان است به خصوص سوره رعد و سوره انفال. سوره رعد، آیه یازده همان آیه مشهوری است که همه شما می‌دانید «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» که این بزرگترین دلیل ما است در قرآن شریف بر اینکه تحولات اجتماعی قانون‌مند است اما این قوانین با انتخاب انسان تنافی ندارد یعنی جبری نیست ترجمه این آیه شریفه را هم همه شما می‌دانید. خداوند متعال سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر خود آنها در درون خودشان تحول ایجاد بکنند آیه یازده از سوره رعد است مشابه این آیه شریفه در سوره انفال آیه پنجاه و سه هست که در ترجمه تفسیر المیزان می‌توانید تفسیر این آیات را ببینید منبع دیگری که به فارسی هم ترجمه

شده از شهید صدر است من بیشتر منابع اسلامی را عرض می‌کنم چون خودتان دسترسی به منابع و کتابهای دیگر دارید شاید احتیاج به معرفی من نباشد ولی حالا البته یک کتاب هم از دفتر همکاری حوزة و دانشگاه هست «درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی» این را هم عرض می‌کنم بخصوص یک مبحثی دارد تحت عنوان قانون‌مندی جامعه و تاریخ، در صفحه ۳۲۷ تا تقریباً آخر کتاب، و علاوه بر آن نظریات مختلف در این کتاب طرح شده است، اما کتاب مرحوم شهید صدر به نام التفسیر و موضوعی در قرآن کریم است. فارسی آن به نام سنتهای تاریخ در قرآن ترجمه شده که بحث‌های بسیار مفیدی در این زمینه دارد. اما اشاره‌ای به چند تا از سنتهای الهی با آیات آن، من شماره آیات را هم عرض می‌کنم، برادران و خواهرانی که می‌خواهند در زمینه دیدگاههای اسلامی در این زمینه مطالعه بیشتری داشته باشند می‌توانند یادداشت بفرمایند. یکی از قوانین تحول اجتماعی و تاریخی قانون استبدال هست در دو تا آیه این قانون مطرح شده یکی در سوره مائده آیه ۵۴ و یکی در سوره توبه آیه ۳۹. قانون استبدال را حالا فرصت نیست فقط یک

جمله عرض می‌کنم که بر اساس آیات قرآن، تحول جامعه می‌تواند به سمت رشد و تکامل باشد، می‌تواند به سمت انحطاط و سقوط باشد، منتها وقتی جامعه‌ای به سمت ظلمت و انحطاط حرکت می‌کند این در واقع رابطه‌ای است جامعه با آن اهداف عالی آفرینش به مرحله‌ای که رسید قطع می‌شود و باید یک امت دیگر یک جامعه دیگر جایگزین او بشود و آن مسیر را به سمت رشد و تکامل ادامه بدهد برای آنکه اهداف حکیمانه الهی منتفی نشود این قانون، قانون استبدال است. یکی قانون اتراف هست و قانون عدالت و به اصطلاح سعادت جامعه، نقطه مقابلش هست دو تا قانون در واقع هر کدام یک جهت را مطرح می‌کند می‌توانیم به این شکل مشخص بکنیم رابطه اتراف یعنی فساد فرهنگی و اخلاقی جامعه با هلاکت و نابودی، (به عنوان نمونه: آیه ۱۶ از سوره اسرا) و نقطه مقابلش رابطه بین عدالت اجتماعی و رشد و سعادت جامعه در دو آیه این رابطه مطرح شده (به عنوان نمونه: سوره جن آیه ۱۶)

یکی دیگر از سنن الهی، مربوط می‌شود به آثار اجتماعی توحید و شرک، که این آیات چون در قرآن خیلی زیاد است من دیگر آیاتش



را نوشتم به طور کلی ما آیات و احادیثی که در مورد مسئله بی‌آمدهای اجتماعی در حدیث و روایات را مطرح می‌کند و آخرین مورد در حدیث به سبب نمونه عرض می‌کنم البته این که این احادیث یا سنتهای اجتماعی در قرآن خویشتن و ادب است ولی به مناسبت مسئله جنگ که در قرآن هم یکی سلسله از این قوانین که مطرح شده می‌توانیم بگوییم تحت عنوان سنتهای الهی در رابطه با جنگ است که بخشی از آنها عوامل شکست و پیروزی در مسئله جنگ و دفاع را مطرح می‌کند به عنوان نمونه سوره آل عمران آیه ۱۴۰ را می‌توانید یادداشت بفرمایید در ۴ سوره از سوره‌های قرآن بطور کلی بیش از سوره‌های دیگر این بحث مطرح شده یکی سوره توبه یا سوره برائت است و یکی سوره انفال است و یکی سوره صف است از سوره‌های آخر قرآن کریم و یکی هم سوره مبارک محمد (ص).

این جمله را هم در پایان عرایض بگویم که از دیدگاه قرآن ما وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم که به اصطلاح قوانین تحول جامعه و تاریخ را خیلی قاطع مطرح می‌فرماید که اگر ما خواسته باشیم این قوانین را از راه علم انسانی از راه علم تجربه و آزمایش به آنها برسیم طبعاً نمی‌توانیم با این قاطعیت بیان بکنیم که قرآن بیان می‌کند. اعتقاد ما این است که چون خداوند حاکم و خالق بر جهان آفرینش و انسان هست طبعاً درست همانطور که قوانین طبیعی در قرآن ذکر شده با لحن گاهی قاطع‌تر. یعنی آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: «جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» اینها را آنچنان قاطع مطرح می‌کند که هیچ تردیدی در آن نیست. در رابطه با سنتهای الهی در مسایل اجتماعی و تاریخی، قرآن همین طور صحبت می‌کند و این به خاطر نقشی است که در آگاهی نسبت به تحولات اجتماعی و قوانین حاکم بر آنها در رشد انسان دارد. ما قوانین مثلاً طبیعی را انتظار نداریم که

مطرح کردن در کلاسهای خودتان داشته باشید، مخصوصاً در جهان امروز که ما سوژه مورد بررسی و مطالعه همه محققین و متفکرین علوم اجتماعی در دنیا هستیم این خیلی عیب هست خیلی زشت است و واقعاً شایسته نیست که در تاریخ اسلام، در جامعه اسلامی در رابطه با انقلاب اسلامی، دیگران از ما جلو بزنند که الان می‌شود گفت اینطور است، شاید در دنیا هر سال، صدها کتاب به زبانهای مختلف در زمینه مسایل اجتماعی جامعه ما و مسایل انقلاب اسلامی نوشته می‌شود که حتی ما از آنها اطلاع زیادی نداریم و کمتر بسویله خودمان این حقایق برای دنیا بازگو می‌شود، در حالی که آنها تشنه این مسایل هستند، امیدواریم که انشا... خداوند تعالی این توفیق را به ما عنایت بکند که معلمین خوبی در زمینه تشریح و تبیین مسایل اجتماعی برای نسل انقلاب باشیم.

قرآن کریم مطرح بکند مثلاً فرض بفرمایید رابطه‌هایی که بین پدیده‌های فیزیکی هست ما این را از قرآن انتظار نداریم. قرآن کتاب انسانسازی است، کتاب هدایت انسان است یک کتاب علمی نیست، اما در بُعد مسایل تاریخی و اجتماعی به خاطر پیوندی که این مسایل با هدایت انسان دارد، با سازندگی انسان دارد، با رشد انسان دارد، می‌بینیم در قرآن کریم بصورت گسترده‌ای با آن دید و جهان‌بینی الهی مطرح شده و این یکی از مسائلی است که ما واقعاً روی آن چنان که باید و شاید کار نکرده‌ایم، کتابهایی هم که به زبان فارسی داریم در این زمینه بسیار محدود است و این هم یکی از وظایف شما برادران و خواهرانی است که در واقع رشته شما علوم اجتماعی است. هیچ وقت برای مطالعه و تحقیق دیر نیست، سعی بفرمایید اینطور نباشد که سر کلاس تشریف می‌برید صرفاً آن اندوخته‌های ذهنی سابق را تحویل دانش‌آموزان بدهید و سعی بفرمایید که هم با استفاده از فرهنگ اسلام و هم دانش بشری بطور کلی همیشه مسایل جدیدی را برای

